انترناسیونال 820

علی جوادی

**بیم و امید های دو جنبش ارتجاعی در پس تشدید فعالیتهای دیپلماتیک**

در روزها و هفته های اخیر فعالیتهای دیپلماتیک برای تخفیف کشمکش میان آمریکا و حکومت اسلامی شدت غیر قابل وصفی بخود گرفته است. اوج این فعالیتها سفر وزیر امور خارجه آلمان، هایکو ماس، و نخست وزیر ژاپن، شینزو آبه، به ایران است. آیا میتوانند به توافقی دست یابند؟ بیم و امیدها بسیاری به نتیجه این فعالیتها گره خورده است. در دو سوی این رویدادها دو جنبش ارتجاعی، دو جنبش ناسیونالیسم پرو غربی و ملی اسلامی، به شدت مضطرب و نگرانند. یکی از دو جنبش ارتجاعی برای شکست و نیروهای جنبش دیگری برای پیروزی این فعالیتها دست به دعا شده اند. سرنوشت هر کدام از این جنبشها به درجاتی به سرنوشت این مذاکرات و فعالیتهای دیپلماتیک گره خود است. چگونه؟

**راست پرو غربی و تخاصمات**

با تشدید تخاصمات میان دو قطب تروریستی و میلیتاریستی جهان معاصر ما شاهد تحرک گرایشات ارتجاعی و راست در قبال چنین شرایط و رویدادهایی بودیم. در یکسو جریان راست پرو غربی مانند سلطنت طلبها و مشروطه خواهان و جریانات "سکولار دمکرات" و مجاهدین و جماعت قوم پرستان قرار دارند که به دنبال تکرار سناریوی خونین آمریکا در عراق و لیبی در ایران هستند. امیدشان برای قدرت گیری به تشدید این تخاصمات گره خورده است، هر چند که تحت فشار جامعه و کمونیسم کارگری ناچارند شب و روز قسم بخورند که جنگ طلب نیستند. اینها همان جریاناتی هستند که پرچم "تنکیو بوش" را در قبال حمله نظامی آمریکا به عراق در دست گرفتند و خواهان تکرار آن در ایران بودند. واقعیت این است که جنگ و تحریم اقتصادی، علیرغم هر ظاهر فریبی ای، از ارکان مهم سناریوی سیاسی شان برای نزدیک شدن به قدرت سیاسی است.

دلایل متعددند. این جریانات نماینده و منعکس کننده هیچ بخشی از خواست و اهداف و مطالبات توده های مردم زحمتکش و ازادیخواه و برابری طلب نیستند. فقر و فلاکت مردم دردشان نیست. نابرابری و تبعیض سیاسی و اجتماعی و طبقاتی جایی در سیاستشان ندارد. منفعتشان در نابرابری طبقاتی انسانها و حفظ موقعیت برتر طبقاتی و اجتماعی است. کاری چندانی به حاکمیت کثیف مذهب در زندگی و شئونات جامعه ندارند. "حکومت آخوندی" درد اول و آخرشان است. مساله شان سهم بری از قدرت سیاسی و چپاول اموال مردم است. سیاستشان درد غیر قابل علاج شان است. فاقد نیروی اجتماعی قابل ملاحظه ای در زمین سیاست و در جامعه هستند. نمیتوانند به گرد سیاستهایشان قائم به ذات نیروی معینی را بسیج و سازماندهی کنند. بر این تصور پوچ اند که آمریکا و متحدین اش کلید رسیدن به کاخ قدرت این جریانات را در دست دارند. فقط باید به عنوان "آلترناتیو" حکومت اسلامی از هم اکنون برسمیت شناخته شوند. ذره ای آزادیخواهی و برابری طلبی و انسانگرایی را نمایندگی نمیکنند. بی جهت نیست که پرچم شان را به توپخانه ارتش آمریکا و ارتجاع منطقه و همچنین قدرت تبلیغاتی و مالی این نیروها گره زده اند. سیاست "رژیم چنج" در راس سیاستهای این جریانات قرار دارد.

این جریانات هر درجه تشدید کشمکش میان آمریکا و متحدین اش با حکومت اسلامی را پیشروی خود و بر عکس هر درجه تخفیف این کشمکشها را عقبگرد و شکستی برای خود می دانند. یکبار در دوران اوباما و با به فرجام رسیدن برجام دچار دیپرسیون عمیق سیاسی شدند. امیدشان با عروج ارتجاع ترامپیستی قوت گرفت. از خلسه بیرون آمدند. با تشدید تحریمهای اقتصادی و تقویت نعره های جنگی طرفین، جان تازه ای گرفتند. اما اکنون در دوران برزخی قرار گرفته اند. با هر خبری بالا و پایین میشوند. میدانند که با هر توافقی میان آمریکا و حکومت اسلامی بار دیگر باید به پستوهای سیاسی و تاریکخانه های خود عقب نشینی کنند. بیم و امید گویای حال نزار کنونی شان است.

**ملی اسلامی ها چطور؟**

در سوی دیگر این کشمکش جریانات اصلاح طلب حکومتی، جریانات پرو رژیمی، جریانات متعدد ملی اسلامی، از توده ای و اکثریتی و جبهه ملی و نهضت آزادی و امثالهم قرار دارند. جنبش ملی – اسلامی سرنوشت اش در اساس به موجودیت کثیف رژیم اسلامی گره خورده است. این جریانات میدانند که در صورتیکه این تخاصمات به فاز نظامی و تحریم اقتصادی همه جانبه و طویل المدت کشیده شود، رژیمی که علی العموم قصد اصلاحش را دارند، رژیمی که بقاء خود را به آن مدیونند، دچار تلاطمات و صدمات بسیاری خواهد شد و احتمالا چیزی از آن برای "اصلاح" باقی نخواهد ماند. و مهمتر مردم فرصت چندانی به این حکومت اوباش اسلامی نخواهد داد. این گرایشات مخالف تحریم اقتصادی و حمله نظامی اند اما نه از آن رو که دلشان ذره ای برای توده های مردم زحمتکش و ستمدیده سوخته است. نه! نگران سرنوشت و موقعیت رژیم اسلامی اند. نگران موقعیت وخامت حکومت اسلامی اند. مخالفتشان از جنس و زاویه مخالفت خوانیهای جریانات پرو اسلامی است. در آن صف و در کنار آنها قرار دارند. بی جهت نیست که هر از گاهی بیانیه صادر میکنند و دست التماس به سوی طرفین دعوا دراز میکنند. این جریانات لابی گران حکومت اسلامی در غرب و مشخصا در آمریکا هستند.

برعکس جریانات ناسیونالیسم پرو غربی، در تخاصمات میان دو قطب ارتجاعی جهان معاصر در آن سوی معادله قرار دارند. بقای خود را در بقای حکومت اسلامی جستجو میکنند. کودنانه آینده رژیم را در سازش و مصالحه میان حکومت اسلامی و غرب جستجو میکنند. بر این تصورند که با سازش با آمریکا و غرب رژیم اسلامی تضمین بقای خود را دریافت کرده است و شاید در پس این معامله و بند و بست این جریانات نیز شاید بتوانند در کنار حکومت اسلامی به بقای انگلی خود ادامه دهند. کارنامه شان روشن است، هر زمان که رژیم تکه استخوانی به سوی شان پرتاب کرده است، با سر به سمت آن شیرجه رفته اند.

**و کمونیسم کارگری ...**

اما در تقابل با این دو نیرو کمونیسم کارگری موضع کاملا متفاوتی دارد. کمونیسم کارگری پاسخ این مساله را به روشنی داده است. این سئوال پاسخ خود را در دوران خاتمی در حزب ما گرفته است. منصور حکمت در پاسخ به "عادی سازی روابط جمهوری اسلامی و آمریکا، آری یا نه؟ و چرا؟" میگوید:

"اين سؤال متأسفانه پاسخ آرى يا نه ندارد، زيرا چه پاسخ آرى و چه نه، خواه ناخواه بر مفروضاتى در خود سؤال صحّه ميگذارند که غيرحقيقى و گمراه کننده است. نظير اين سؤال که "تابعيت ولىِّ فقيه به قانون اساسى آرى يا نه، و چرا؟"... در مورد سؤال شما اولا، هر دو پاسخ متضمن پذيرش رژيم اسلامى بعنوان يک دولت از نظر حقوقى معتبر است، که حال گويا ميشود در مورد روابط خارجى‌اش نظر داشت و مشاوره داد. من با همان شدتى که مخالف تحريم اقتصادى ايران هستم، خواهان رد اعتبارنامه رژيم اسلامى بعنوان دولت ايران و اخراج مقاماتش از همه نهادهاى بين‌المللى هستم. جمهورى اسلامى همانقدر دولت ايران است که رژيم آپارتايد دولت آفريقاى جنوبى بود و يا رژيم دواليه‌ها دولت هائيتى بود. ثانيا، اين تصور القاء ميشود که موضوع عادى سازى روابط آمريکا و رژيم اسلامى بعنوان يک احتمال يا رويداد سياسى واقعى طرح شده و يا پاسخ ميطلبد. حال آنکه اين بحث جزئى از پلاتفرم سياسى جناح خاتمى و بخشى از ابتکار و تعرض سياسى در جدال جناحهاست. نفس ورود به اين بحث به اين شکل غيرانتقادى، در حکم پذيرفتن دستور بحث از جناح خاتمى است. عادى‌سازى عملى رابطه آمريکا و رژيم اسلامى، در گرو تعيين تکليف جدى جناحهاى حکومت است. و اين تعيين تکليف در شرايطى که مردم در کمين رژيم نشسته‌اند نفس بقاء حکومت اسلامى را زير سؤال خواهد بود. و اين آن چيزى است که بايد توسط چپ در مرکز مباحثات اجتماعى قرار داده شود.

اما به هر حال، در پاسخ مستقيم به سؤالتان، روند عادى شدن روابط رژيم ايران با آمريکا، با اعتراض و مخالفت ما، بعنوان کمونيستهاى دشمن اسلام و رژيم اسلامى و مخالف ميليتاريسم و هژمونيسم آمريکا روبرو نخواهد شد. اين روند بخشى از پروسه فرسايش و زوال رژيم است و در همين چهارچوب بايد بعنوان يک داده عينى سياسى بررسى شود و نه قضاوت." انترناسيونال، شماره ٢٧، تير ١٣٧٧.

پاسخ ما کماکان همان است، سرنگونی رژیم اسلامی، شرط تحقق اول دستیابی به آزادی، برابری، رفاه و سعادت همگان است. هر گونه "عادی" سازی روابط حکومت اسلامی با غرب چراغ سبزی برای مردم برای تعرض به حکومتی است که ناچار شده است از مواضع سیاسی خود عقب نشینی کند.\*